

۱. مقدمه

در اندیشه دینی پدیده معجزه و مسائل مربوط به آن از جهات گوناگونی کانون توجه قرار گرفته است. از نظر اندیشمندان اسلامی، معجزه امری خارق عادت است که انبیای الهی آن را به منظور اثبات صدق ادعای نبوت خود برای مخاطبان اظهار می‌کنند (طوسی، ۱۴۰۶ق، ص ۲۵۰؛ همو، ۱۴۰۷ق، ص ۲۱۴؛ ابن‌رشد، ۱۹۹۸م، ج ۸ ص ۲۲۲؛ قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۳۸۴). بر مبنای این دیدگاه، پذیرش پیام الهی توسط مخاطبان منوط به احراز صدق ادعای نبوت است و هریک از پیامبران الهی باید تا پیش از ابلاغ پیام الهی، به مخاطبان اثبات کند که حامل پیام الهی از سوی خدای سبحان است و این اثبات از طریق معجزات صورت می‌پذیرد.

با توجه به اینکه در این دیدگاه معجزات دلیلی بر صدق ادعای نبوت به‌شمار می‌آیند، بررسی وجه دلالت معجزات بر صدق ادعای نبوت بسیار مهم است. در این بررسی پرسش بنیادین این است که دلالت معجزات بر صدق ادعای نبوت چگونه دلالتی است؟ آیا دلالت معجزات بر مدلول آن از نوع دلالت‌های عقلی و منطقی است؟ به بیان دیگر آیا می‌توان معجزات انبیای الهی را دلیل عقلی بر صدق ادعای نبوت به‌شمار آورد؟ آیا میان معجزه و صدق ادعای نبوت رابطه منطقی وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که ظهور معجزات عقلاً مستلزم صدق نبی در ادعای نبوتش است و یا اینکه ظهور معجزات تنها یقین روان‌شناختی را به دنبال دارد؟

بررسی این دلالت از آن جهت مهم است که از منظر معرفت‌شناختی، نوع یقین حاصل از مشاهده معجزات به این رابطه و دلالت بستگی دارد. همچنان‌که گذشت، فلسفه ظهور معجزات، اثبات صدق ادعای نبوت برای مخاطبان است. به عبارت دیگر برای مخاطبان در مواجهه با معجزات نوعی یقین حاصل می‌شود که اظهارکننده معجزات، با عالم غیب در ارتباط بوده، حامل پیام الهی برای مخاطبان است. حال اگر دلالت معجزات بر مدلول آن دلالتی عقلی و منطقی باشد، یقین حاصل از مشاهده معجزات نیز از نوع یقین منطقی است و در اصطلاح گذر از معجزه به صدق معجزه‌گر، گذری منطقی است؛ اما اگر رابطه میان معجزه و مدلول آن رابطه منطقی و عقلی نباشد، آن‌گاه دلالت معجزات نیز بر صدق ادعای نبوت دلالتی اقناعی است و برای مخاطب در رویارویی با معجزات تنها مرتبه‌ای از یقین روان‌شناختی حاصل می‌شود و در اصطلاح، گذر از معجزه به صدق معجزه‌گر، گذری روان‌شناختی است.

در میان اندیشمندان اسلامی علامه طباطبائی از نمایندگان گروه اول، و ابن‌رشد جزو دسته دوم

بررسی تطبیقی دلالت معجزه بر صدق ادعای نبوت
از دیدگاه ابن‌رشد و علامه طباطبائی

وحیده فخار نوغانی / استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

سیدمرتضی حسینی شاهرودی / استاد دانشگاه فردوسی مشهد

دریافت: ۱۳۹۳/۴/۱۰ - پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۴

fakhar@ferdowsi.um.ac.ir

shahrudi@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

پدیده معجزه امری خارق عادت است که آن را انبیای الهی به‌منزله دلیلی بر صدق نبوت خود به مخاطبان نشان می‌دهند. یکی از پرسش‌های مهم در این باره، نوع دلالت معجزات و رابطه آن با صدق ادعای نبوت است. در میان اندیشمندان اسلامی دیدگاه ابن‌رشد و علامه طباطبائی در این زمینه کاملاً مخالف یکدیگر است. ابن‌رشد با تأکید بر عدم سنخیت میان معجزات فعلی و ادعای نبوت، رابطه منطقی میان معجزات و اثبات نبوت را رد می‌کند و دلالت آن را اقناعی می‌داند، درحالی‌که علامه طباطبائی با استناد به قاعده حکم الامثال، این دلالت را از نوع دلالت‌های عقلی، و یقین حاصل از آن را یقین منطقی می‌داند. از نظر ابن‌رشد تنها راه اثبات صدق نبوت، تأمل در محتوای وحی الهی و درک تفاوت آن با دیگر معارف بشری است، درحالی‌که از منظر علامه طباطبائی اثبات صدق نبوت انبیای الهی تنها در پرتو تحقق معجزات امکان‌پذیر است.

کلیدواژه‌ها: معجزه، دلالت منطقی، دلالت اقناعی، یقین منطقی، یقین روان‌شناختی، علامه طباطبائی، ابن‌رشد.

است. در این پژوهش می‌کوشیم تا از رهگذر مقایسه‌ای تطبیقی میان دیدگاه علامه طباطبائی و ابن رشد و مبانی و ادله آنان، به مواضع خلاف و وفاق حقیقی این دو اندیشمند درباره این مسئله اشاره کنیم.

۲. اقسام یقین

از آنجاکه هدف اصلی تحلیل و بررسی نوع دلالت معجزات، بررسی یقین حاصل از مشاهده معجزات است، لازم بایسته است تا نخست توضیح مختصری درباره یقین منطقی و روان‌شناختی مطرح شود. به نظر برخی، مرتبه یقین منطقی به آن مرتبه از یقین اطلاق می‌شود که مرکب از دو علم است: نخست علم به ثبوت محمول برای موضوع، و دوم علم به محال بودن عدم ثبوت محمول برای موضوع. به بیان دیگر در مرتبه یقین منطقی، هم علم به صدق قضیه و هم علم به محال بودن کذب قضیه وجود دارد. در مقابل، مرتبه یقین روان‌شناختی به معنای جزم شخص به قضیه‌ای از قضایاست، به گونه‌ای که شک و تردید در آن راه ندارد. این مرتبه از یقین که از آن به یقین ذاتی نیز تعبیر شده است، محصول وضعیت روانی و درونی شخص است و در افراد گوناگون متفاوت است و در آن بر خلاف یقین منطقی، علم به محال بودن کذب قضیه لازم نیست (صدر، ۱۳۹۵ق، ص ۴۱۰).

در تقسیم‌بندی مشابه دیگری، یقین به دو مرتبه معرفت‌شناختی و روان‌شناختی تقسیم شده است. یقین معرفت‌شناختی که از آن به یقین منطقی و یقین گزاره‌ای نیز تعبیر شده است، نیاز به تضمین دارد و این تضمین و یا توجیه با توجه به اموری مانند وثاقت مبانی معرفت، ادله دستیابی به معرفت و نیز منابع معرفت تبیین می‌شود. این مرتبه از یقین زمانی حاصل می‌شود که فرد برای اعتقاد و باور خود شواهد لازم و کافی را در اختیار داشته باشد؛ به گونه‌ای که با وجود این شواهد هیچ‌گونه تردیدی نسبت به صدق محتوای گزاره موردنظر وجود نداشته باشد. یقین معرفت‌شناختی بر پایه شواهد و قراینی بنا شده است که در اختیار همگان است و بر این اساس نمی‌توان انتظار داشت که اختلاف‌چندانی در حصول و یا عدم حصول این یقین در افراد مختلف وجود داشته باشد. اگر شواهد و ادله یک ادعا از وثاقت لازم برخوردار باشد، آن‌گاه هیچ دلیلی وجود نخواهد داشت که شخصی نسبت به صدق گزاره موردنظر تردید کند و برعکس، اگر این شواهد و ادله از وثاقت لازم برخوردار نباشند، هرگز برای کسی یقین حاصل نخواهد شد.

در مقابل، مرتبه یقین روان‌شناختی است. یقین روان‌شناختی عبارت است از باور، اعتقاد و یا اطمینانی که شخص نسبت به گزاره‌ای پیدا می‌کند و درباره صدق محتوای گزاره موردنظر به یک

اطمینان روانی و ذهنی می‌رسد. قراین و شواهد حسی، کشف و شهود و یا حتی امر رازآمیزی که قابل فهم برای عموم مردم نباشد، می‌توانند سبب حصول چنین یقینی نسبت به یک گزاره باشد. به عبارت دیگر، در مرتبه یقین روان‌شناختی چگونگی حصول یقین و راه دستیابی به آن هیچ تفاوتی ندارد و تنها دستیابی به چنین یقینی مهم است. بر این اساس با توجه به اینکه راه‌های رسیدن به یقین در افراد متفاوت است، این احتمال وجود دارد که برای برخی از افراد نسبت به یک قضیه به‌آسانی یقین حاصل شود، درحالی‌که برای افراد دیگر نسبت به همان قضیه دیرتر یقین پدید آید (کین، ۲۰۰۰، ص ۶۲).

با توجه به توضیحی که گذشت، ادله اقلی می‌توانند زمینه ایجاد یقین روان‌شناختی را در مخاطب فراهم آورند که البته ظهور این مرتبه از یقین، با توجه به ظرفیت افراد متفاوت است. به عبارت دیگر، به استثنای براهین عقلی که منجر به یقین منطقی می‌شوند، ادله اقلی دیگر می‌توانند در ظهور مراتبی از یقین روان‌شناختی در افراد مؤثر باشند و همچنان‌که گذشت، این مرتبه از یقین با توجه به ظرفیت افراد متفاوت است.

۳. دیدگاه ابن رشد درباره رابطه معجزه و صدق ادعای نبوت

ابن رشد در عین پذیرش معجزات و امکان وقوع آن، ارتباط منطقی و ضروری میان معجزه و صدق نبوت را انکار می‌کند و آن را از نوع دلالت‌های اقلی می‌شمارد. وی معتقد است روش متکلمان در اثبات نبوت بر اساس وقوع معجزات، از ایراداتی اساسی برخوردار است و به همین دلیل نمی‌توان معجزات را دلیلی برای اثبات نبوت انبیا به‌شمار آورد. در ادامه این ایرادات را به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

۳-۱. ایرادات ابن رشد به دیدگاه متکلمان

۳-۱-۱. عدم سنخیت میان دلیل و مدلول یا ادعا

نخستین و مهم‌ترین ایراد در اثبات نبوت از طریق معجزات، عدم سنخیت میان دلیل و مدعاست. به نظر ابن رشد میان معجزات و صدق ادعای نبوت هیچ رابطه منطقی‌ای وجود ندارد و به همین جهت، دلالت معجزات فعلی بر صدق نبوت، دلالتی اقلی است. اثبات صدق ادعای نبوت از راه معجزات همانند این است که شخصی برای اثبات طبابت خود و توانمندی در درمان بیماری‌ها، ادعا کند که قادر است بر روی آب راه برود. بدیهی است که عقل هیچ‌گونه ارتباط منطقی و عقلی میان راه رفتن بر روی آب و درمان بیماری درک نمی‌کند و حتی اگر شخص قادر به راه رفتن بر روی آب باشد، باز هم نمی‌توان آن را دلیلی عقلی دانست و عقل تنها با مشاهده این عمل به نوعی قانع می‌شود. ادعای طبابت تنها با

«مداوای بیماری» که وظیفه ویژه پزشکی است، از نظر عقلی اثبات‌پذیر است. عقل با مشاهده مداوای یک بیمار توسط پزشک به آسانی حکم به صدق طبابت فرد می‌کند. این مسئله درباره نبوت نیز صادق است و حکم به صدق نبوت بر اساس وقوع معجزات فعلی تنها نوعی اقتناع است. آنچه سبب اقتناع عموم انسان‌ها می‌شود این است که کسی که توانایی راه رفتن بر روی آب را (که عملی فراتر از توان عادی بشر است) داشته باشد، به طریق اولی بر درمان بیماران که امری در حوزه قدرت بشر است توانمند خواهد بود. بر همین اساس، گمان عموم مردم با مشاهده معجزات فعلی این است که کسی که خدای سبحان او را بر انجام فعل خارق عادت توانمند کرده است، بعید نیست که از توانایی دریافت وحی الهی و وضع شریعت بر اساس آن نیز برخوردار باشد (ابن رشد، ۱۹۹۸م، ص ۱۸۵).

۳-۱-۲. تمثیل اقتناعی متکلمان

ایراد دیگر ابن رشد متوجه مثالی است که اغلب متکلمان در تبیین رابطه میان نبوت و معجزات بدان استناد می‌کنند. در مثال یادشده انبیای الهی در حکم فرستاده‌ای از سوی پادشاه هستند که حامل پیام مهمی برای افراد یک قوم است. معجزات انبیای الهی همانند نشانه‌ای است که فرستاده برای اثبات رسالت و مأموریت خود از جانب پادشاه به همراه دارد و مردم با مشاهده آن نشانه یقین حاصل می‌کنند که این فرد در دعوی خود صادق است (همان، ص ۱۷۳). در این مثال بر اساس نشانه‌های نمایان شده از سوی فرستاده، از دو راه می‌توان به صدق ادعای او پی برد. نخست اینکه پادشاه شخصاً به عموم مردم این مطلب را ابلاغ کند که هر گاه شخصی فلان علامت مشخص از علایم ویژه من را به همراه داشت، بدانید که او فرستاده من است؛ دوم اینکه مردم خود کشف کنند که عادت و رویه پادشاه این است که این نوع خاص از علامت و نشانه را تنها در اختیار فرستادگانش می‌گذارد.

اما از نظر ابن رشد با استناد به چنین تمثیلی نمی‌توان به تبیین عقلی میان رابطه نبوت و معجزات پرداخت؛ چراکه راه‌های حصول یقین در این دو مثال کاملاً متفاوت‌اند. در مثال یادشده از دو راه ابلاغ عمومی پادشاه و کشف عادت پادشاه توسط مردم می‌توان به این یقین رسید که هر گاه کسی علامت ویژه پادشاه را به همراه داشت، او قطعاً فرستاده پادشاه است؛ درحالی‌که رسیدن به چنین یقینی درباره معجزات از راه‌های یادشده امکان‌پذیر نیست. یقین به این قضیه که «وقوع معجزات به دست برخی از انسان‌ها علامت خاص نبوت و رسالت است» از راه ابلاغ عمومی خدای سبحان که همان راه شریعت است، غیرممکن است؛ زیرا فرض بر این است که پیش از ظهور معجزات و در حین وقوع آن هنوز شریعت اثبات نشده است تا با استناد به آن این مبنا را پذیرفت. از راه عقل نیز پذیرش این قضیه

امکان‌پذیر نیست، جز اینکه عقل به دفعات فراوان درک کند که کسانی که رسالتشان تصدیق شده است، چنین علایمی را در دست داشتند و دیگران از این علایم بی‌بهره بوده‌اند (ابن رشد، ۱۹۹۸م، ص ۱۷۴).

۳-۱-۳. پیش فرض‌های مسلم انگاشته شده در استدلال متکلمان

به نظر ابن رشد ایراد اساسی متکلمان در اثبات صدق نبوت از راه معجزات، مسلم انگاشتن پیش فرض‌هایی است که از نظر عقلی مورد تردید است. استدلال متکلمان از دو مقدمه تشکیل شده است: ۱. این فرد مدعی رسالت، معجزه دارد؛ ۲. هر کس که توان معجزه دارد، فرستاده خدا، و نبی است.

با این حال هر دو مقدمه تا حدی کانون تردیدند.

مقدمه اول. مقدمه‌ای حسی است و پذیرش آن مبتنی بر این است که صدور این افعال بر اساس آگاهی از فنون غریبه یا خاصیت مواد و یا سحر و تأثیر در قوه خیال مخاطب نباشد. پذیرش مقدمه دوم نیز مبتنی بر این است که اولاً بپذیریم که پیامبرانی وجود دارند و ثانیاً اینکه وقوع این معجزات تنها منحصر به پیامبران صادق است. بر این اساس مقدمه یادشده تنها بر اساس اعتراف به رسالت انبیا و ظهور معجزات، پذیرفتنی است؛ چراکه این مقدمه، قضیه‌ای خبری است و ویژگی قضایای خبری پذیرش وجود موضوع و محمول به طور ضمنی است. برای نمونه قضیه خبری «عالم حادث است» مبتنی است بر دو قضیه «عالم محدث است» و «محدث موجود است» (همان، ص ۱۷۵).

به نظر ابن رشد، هر دو مبنای یادشده، یعنی «اعتراف به وجود انبیا» و «انحصار معجزات به پیامبران صادق» از نظر عقل مورد تردید است.

وی در پاسخ به پرسش مقدری که وقوع رسالت را به دلیل عدم منع عقلی نزد عقل، امری ممکن و جایز می‌داند، بیان می‌کند که جایز بودن بر دو نوع است: گاهی منظور از جواز، جوازی است که برخاسته از طبیعت یک پدیده است و عقل با مشاهده وجود آن پدیده در یک مرتبه و فقدان آن در مرتبه دیگر، حکم به جواز وجود یا عدم وجود آن می‌دهد. برای نمونه عقل پس از مشاهده پدیده باران در طبیعت، این‌گونه نتیجه می‌گیرد که باران ممکن است بیبارد و ممکن است بیبارد. در این نوع از جواز، تردید عقل میان «امکان» و «وجوب»، یک امر است؛ اما گاهی منظور از حکم عقل به جواز یک پدیده، ناشی از جهل عقل نسبت به اصل وقوع آن است و در این حالت تردید عقل میان «امکان» و «امتناع» وقوع یک امر است. در حالت اخیر از آنجاکه عقل نسبت به اصل وقوع آن هیچ‌گونه آگاهی ندارد، حکم به جواز وقوع آن و یا به تعبیر دیگر امکان آن می‌کند

که این امر با صورت اول متفاوت است. براین اساس اگر کسی به وجود نبوت اعتراف کند، حکم به جواز نبوت از نوع اول خواهد بود؛ اما اگر کسی نبوت را انکار کند بر این باور باشد که این امر هنوز اثبات نشده و به مرتبه تأیید حسی نرسیده، حکم به جواز نبوت از نوع دوم است. این تردید درباره اصل وقوع معجزات نیز وجود دارد (همان، ص ۱۷۶).

علاوه بر این حتی با فرض پذیرش اصل وقوع رسالت و معجزه، باز هم جای طرح این پرسش هست که بر اساس چه مبنایی می توان گفت که هر کس معجزه داشته باشد پیامبر و فرستاده خداست؟ بدیهی است که پاسخ به این پرسش از راه شرع امکان پذیر نیست؛ چراکه اصل شریعت پیش از پذیرش مبنای مزبور، اثبات ناپذیر است و حکم به این قضیه بر مبنای شریعت از باب خوداثباتی است. راه تجربه و تکرار نیز نمی تواند مفید یقین به این قضیه باشد، مگر اینکه مشاهده شود که معجزه‌ای که به دست پیامبران آشکار شده، تنها منحصر به آنهاست و هیچ کس جز آنان قادر به انجام آن نیست. تنها در این صورت است که می توان پذیرفت که معجزات، علامتی قاطع بر نبوت‌اند و راه دیگری برای این اثبات وجود ندارد.

ابن رشد می گوید ایراد اساسی متکلمین در تبیین وجه دلالت معجزات این است که امکان وقوع معجزات را (که به معنای جهل به اصل وقوع یا عدم وقوع معجزه است) با معنای اول امکان (که تردید میان وجوب و امکان است) خلط کرده‌اند و بر اساس آن این قضیه را که «هر کس که معجزه داشته باشد، پیامبر است» امری مسلم انگاشته‌اند. قضیه یادشده تنها در صورتی پذیرفتنی است که معجزات بنفسه دلیل قاطعی بر وجود نبوت باشند؛ حال آنکه در خود پدیده‌های عجیب و خارق عادت، چنین دلالتی وجود ندارد و تنها با در نظر گرفتن این پیش فرض که کسی که از چنین توانمندی‌ای در انجام امور خارق عادت برخوردار است، انسان فاضلی است که دروغ نمی گوید، می توان معجزات را دلیلی بر وجود نبوت دانست. به عبارت دیگر، پدیده خارق عادت تنها با فرض وجود رسالت و انحصار وقوع معجزه به پیامبران، دلالت بر نبوت دارد و بدون در نظر گرفتن پیش فرض‌های یادشده، هیچ گونه دلالتی در خود معجزات وجود ندارد.

براین اساس همچنان که مداوای بیماری از افعال خاص پزشکی است و اگر کسی قادر به درمان بیماری باشد عقل حکم به پزشک بودن او می کند، درباره رسالت نیز همین گونه است و عقل بدون این پیش فرض که «معجزه یکی از افعال نبوت است»، قادر به درک ارتباط عقلی میان معجزه و نبوت نیست (همان، ص ۱۷۶).

۴-۱-۳. برابند ناپذیرفتنی انحصار معجزات به پیامبران

به نظر ابن رشد لازمه پیش فرض «انحصار معجزات به پیامبران» این است که دیگر امور خارق عادت که توسط اولیای الهی و یا حتی در مراتب پایین تر، توسط ساحران و مرتاضان انجام می شود، هیچ گونه دلالتی بر نبوت نداشته باشند؛ درحالی که پذیرش این اصل نیز از هیچ مبنای شرعی و عقلی‌ای برخوردار نیست. به همین سبب متکلمان برای رهایی از محذور یادشده، هم زمانی معجزات با ادعای نبوت را از جمله شروط اساسی دلالت معجزات دانسته‌اند. به عبارت دیگر چنانچه یکی از اولیای الهی عمل خارق عادت را انجام دهد و در حین وقوع این عمل هیچ گونه ادعای رسالتی از جانب او مطرح نشده باشد، نمی توان وقوع این کار را دلیلی بر نبوت او دانست. شرط یادشده به طور ضمنی گویای این است که وقوع معجزات تنها منحصر به انبیای الهی نیست و لازمه دلالت آن بر نبوت این است که حتماً با ادعای رسالت همراه شود. در نتیجه اعمال خارق عادت به تنهایی و بدون در نظر گرفتن شروط یادشده، دلالتی بر نبوت ندارند (همان، ص ۱۷۷).

در واقع ابن رشد درصدد بیان این مطلب است که در بحث اثبات نبوت، دلالت معجزه بر صدق نبوت به منزله یک پیش فرض و اصل اساسی پذیرفته شده است، درحالی که اصل مزبور هیچ مبنای شرعی و عقلی‌ای ندارد. بر همین اساس نیز دیگر لوازم این پیش فرض مانند انحصار معجزات به پیامبران، عدم دلالت دیگر امور خارق عادت بر نبوت و عدم ظهور معجزه به دست غیر نبی را از جمله پیش فرض‌های اثبات ناپذیر از راه عقل و شرع می داند که بیشتر جنبه اقتناعی برای مخاطب دارند.

۳-۵. شواهد درون دینی بر عدم دلالت معجزات بر اثبات نبوت

ابن رشد در تأیید دیدگاه خود بر سیره پیامبر اکرم ﷺ تأکید می کند. کرامات و معجزات پیامبر ﷺ هیچ گاه به قصد دعوت به رسالت و جلب ایمان مخاطب نبوده است و این افعال در ضمن سیره و حالات پیامبر ﷺ انجام شده‌اند. در تأیید این سخن می توان به برخی از آیات قرآن اشاره کرد:

«وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا أَوْ تُكُونُ لَكَ جَنَّةً مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خَلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كَسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قِيَالًا أَوْ يَكُونُ لَكَ يَتُّ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تُرْفَى فِي السَّمَاءِ وَكُنْ نُؤْمِنَ لِرَبِّكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» (اسراء: ۹۰-۹۳).

این گونه آیات به نوعی شاهد این ادعایند که در موارد پرشماری افراد برای ایمان خود، انجام عمل خارق العاده‌ای را از پیامبر ﷺ تقاضا می کردند، اما آن حضرت درخواست آنان را رد می کرد (ابن رشد، ۱۹۹۸م، ص ۱۷۸).

۳-۲. راه اثبات نبوت از دیدگاه ابن‌رشد

ابن‌رشد بر این باور است که راه اثبات نبوت، تنها از طریق انجام فعل خاص نبوت، یعنی همان وضع شریعت بر اساس وحی الهی است. بر همین اساس تنها معجزه‌ای که حقیقتاً بر صدق نبوت پیامبر اکرم ﷺ دلالت دارد، قرآن کریم است و آن حضرت نیز تنها با قرآن عموم انسان‌ها را به سوی حق دعوت می‌کرد؛ اما در برابر چنین دیدگاهی این پرسش بنیادین قابل طرح است که راه اثبات معجزه بودن قرآن و چگونگی دلالت آن بر نبوت پیامبر ﷺ چیست؟

ابن‌رشد با توجه به این پرسش، دیدگاه خود را درباره دلیل صدق نبوت به طور عام در ضمن بیان دو اصل مطرح می‌کند:

نخست اینکه وجود انسان‌هایی که فرستادگان الهی‌اند، امری معلوم است و در آن تردیدی نیست. انبیای الهی کسانی هستند که شریعت را بر اساس وحی الهی و نه تعلیم انسانی عرضه می‌کنند. این امر به دلیل تواتر، مورد اتفاق عموم مردم است و همه مردم بجز منکران امور ماوراءالطبیعه بر این امر اتفاق نظر دارند که برخی انسان‌ها از طریق وحی انسان‌ها را به اعتقادات و اعمال شایسته‌ای که موجب سعادت و کمال آنان است دعوت می‌کنند و از اعتقادات نادرست و اعمال غیرشایسته پرهیز می‌دهند. همه این اوامر و نواهی بر اساس وحی الهی است و این فعل، ویژه انبیاست که دیگران در آن شریک نیستند (همان، ص ۱۷۹).

بر اساس اصل دوم، با توجه به اینکه وضع شریعت، فعل مخصوص انبیاست، هر کس که بر اساس وحی الهی، شریعتی را وضع کند پیامبر و فرستاده خداست. این اصل مورد قبول فطرت انسان و تردیدناپذیر است؛ زیرا همچنان‌که درمان بیماری فعل مخصوص حرفه پزشکی است و هر کس که بتواند بیماری را رفع کند تردیدی در طبابت او نمی‌توان داشت، درباره وضع شریعت بر اساس وحی الهی نیز این اصل حاکم است و عقل هیچ‌گونه تردیدی در نبوت چنین فردی نخواهد داشت.

ابن‌رشد در تأیید هریک از دو اصل یادشده به شواهد قرآنی استناد می‌کند. به نظر وی آیات زیر تأییدی بر اصل وجود انبیای الهی‌اند:

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء: ۱۶۴-۱۶۳)؛ «أَلَمْ كُنْتُ بِدَعَا مَلَأْتُ سُلَيْمَانَ» (احقاف: ۹)

همچنین آیات زیر تأییدکننده اصل دوم هستند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء: ۱۷۴)؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء: ۱۷۰)؛ «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء: ۱۶۲)؛ «لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ هَدِيدًا» (نساء: ۱۶۶) (ابن‌رشد، ۱۹۹۸م، ص ۱۸۰).

اما باز هم پرسشی بنیادین در برابر این دیدگاه ابن‌رشد مطرح است و آن ملاک صدق سخن افراد در دریافت وحی است. به عبارت دیگر، از کجا می‌توان مطمئن بود که ادعای فرد در دریافت وحی الهی، ادعایی صادق است و شریعت او شریعتی مبتنی بر وحی الهی است؟

ابن‌رشد در پاسخ به این پرسش دو معیار را مطرح می‌کند و بر این نظر است که صدق نبوت بر اساس این دو معیار تشخیص‌پذیر است: نخست اینکه انبیای الهی از وجود امور و پدیده‌هایی که هنوز رخ نداده است خبر می‌دهند و این امور در وقت تعیین‌شده با همان ویژگی‌ها در خارج محقق می‌شوند؛ دوم اینکه معارفی که انبیای الهی از آنها خبر می‌دهند و نیز امر و نهی‌های ایشان، از راه آموزش‌ها و تعلیمات بشری به دست نیامده‌اند و کاملاً متمایز از علوم و معارف کسب‌شده از راه‌های بشری هستند. در واقع خرق عادت‌ی که بر نبوت دلالت عقلی دارد، تنها از نوع خرق عادت در وضع شریعت بر اساس وحی الهی است و دیگر امور خارق عادت مانند شکافته شدن دریا، تنها نوعی تصرف در طبیعت است و دلالت ضروری بر نبوت ندارد. امور خارق عادت‌ی که از سنخ اخیرند تنها زمانی که به همراه وضع شریعت بر اساس وحی باشند، به منزله شاهد و تأییدی بر نبوت انبیای الهی‌اند و به تنهایی و بدون وضع شریعت، دلالتی بر نبوت ندارند.

ابن‌رشد با تحلیل یادشده امور خارق عادت یا معجزات را بر دو قسم علمی و فعلی می‌داند و معتقد است که تنها نوع اول از معجزات بر صدق نبوت دلالت عقلی دارند؛ اما نوع دوم به تنهایی دلیل نبوت نیستند و تنها زمانی که با معجزه نوع اول، یعنی وضع شریعت بر اساس وحی الهی قرین شوند، شاهد و تأییدی بر نبوت هستند (همان، ص ۱۸۱).

نقد و بررسی دیدگاه ابن‌رشد

هرچند هدف اصلی این پژوهش بررسی تطبیقی دیدگاه ابن‌رشد و علامه طباطبائی درباره نوع دلالت معجزات است؛ اما مقدم بر این تطبیق، بیان برخی از نکات درباره دیدگاه ابن‌رشد لازم و ضروری است.

۴-۱. بررسی اشکال اول

در پاسخ به نخستین ایراد/ابن‌رشد درباره عدم سنخیت میان معجزات و ادعای نبوت می‌توان گفت که مقایسه‌ای که بر اساس مثال‌ها بیان شده است، مقایسه صحیحی نیست. اولاً ادعای توانمندی در درمان بیماری‌ها، از جمله اموری است که صدق و کذب آن کاملاً از راه‌های بشری تشخیص‌پذیر است و به همین سبب هیچ‌یک از شواهد یادشده مانند راه رفتن بر روی آب و یا اموری عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر از آن در اثبات صدق دعاوی مطرح‌شده، نمی‌توانند برای مخاطب یقین‌آور باشند. در مثال‌های مزبور با توجه به اینکه اموری مانند درمان بیماری‌ها از جمله پدیده‌هایی‌اند که نحوه حصولشان برای عموم مردم کاملاً شناخته‌شده است و همه انسان‌ها می‌دانند که چگونه می‌توان پزشک شد، عقل هیچ‌گاه با مشاهده امور شگفت‌انگیزی که مخاطب برای اثبات ادعای خود انجام می‌دهد به یقین نخواهد رسید. به تعبیر دیگر کار پزشک درمان بیماری از راه‌های تجربی است و چون مخاطب می‌تواند از شیوه درمان او از راه تجربی آگاه شود، بنابراین عقل او هیچ‌یک از شواهد یادشده را برای ادعای توانمندی در درمان بیماری نمی‌پذیرد.

این در حالی است که دریافت وحی و کیفیت چگونگی آن اساساً از سطح توان عموم مردم فراتر است و بر همین اساس نیز تنها اموری مانند معجزات، که انجام آنها از سطح توان عموم مردم بالاتر است، می‌توانند مؤید آن باشند و نه صرفاً هر امر شگفت‌انگیز و خارق‌عادت‌ی که مایهٔ تعجب همگان باشد. به همین سبب، از جمله ویژگی‌های مهم معجزات، قابل‌تعلیم و تعلم نبودن و شکست‌ناپذیری آنهاست که هر دوی این ویژگی‌ها، معجزات را از دیگر اموری که اعجاب‌انگیزند، متمایز می‌کنند. در واقع سنخیت میان دلیل و مدعا در بحث معجزات و نبوت، بر مبنای ویژگی‌های یادشده تبیین‌پذیر است و این دو ویژگی در هیچ‌کدام از مثال‌های یادشده وجود ندارند. راه رفتن بر روی آب و یا هر امر شگفت‌آور دیگر از جمله اموری‌اند که افراد با ریاضت‌های نفسانی و تمرین‌های ویژه می‌توانند آنها را انجام دهند؛ اما معجزات هیچ‌گاه نه با تمرین‌های سخت و دشوار، و نه با تعلیم و تعلم، دست‌یافتنی نیستند.

درباره سنخیت میان دلیل و مدعا این نکته در نظر ابن‌رشد کاملاً به‌درستی بیان شده است که تنها فعل خاص نبوت است که می‌تواند مؤید صدق نبوت باشد؛ اما/ابن‌رشد در عین حال بدین نکته مهم توجه کافی نداشته است که معجزه به دلیل ویژگی‌های خاصی مانند قابل‌تعلیم و تعلم نبودن و فراتر بودن از سطح توان عموم مردم، کاملاً از همهٔ امور خارق‌عادت دیگر متمایز است و حقیقتاً فعل خاص

نبوت به‌شمار می‌آید. براین‌اساس سنخیت میان دلیل و مدلول در موضوع معجزات و اثبات نبوت، کاملاً تبیین‌پذیر است.

۴-۲. بررسی اشکال دوم

ابن‌رشد دربارهٔ اعتراف به وجود انبیا و امکان عقلی وقوع نبوت، موضعی دوگانه دارد. وی در نقد متکلمان، اعتراف به وجود انبیا را از جمله پیش‌فرض‌های اثبات‌نشده‌ای می‌داند که عقل میان امکان و امتناع وقوع آن در تردید است؛ درحالی‌که در بیان دیدگاه خود وجود انبیای الهی را امری معلوم می‌داند که به دلیل تواتر مورد اتفاق عموم مردم است.

ابن‌رشد به‌رغم ایرادات پرشماری که نسبت به دلالت توان معجزه بر نبوت دارد، خود او در بیان دیدگاهش به طور ضمنی به این اصل معترف است. در دیدگاه ابن‌رشد ملاک صدق سخن افراد در دریافت وحی الهی، اخبار از غیب است و اخبار از غیب از مصادیق معجزات به‌شمار می‌رود. براین‌اساس هرچند در این دیدگاه تنها معجزات علمی معیار صدق نبوت‌اند، باز هم این قضیه که «هر کس توان معجزه دارد نبی و فرستادهٔ خداست» پذیرفته شده است؛ هرچند که دایره مصادیق معجزه تنها منحصر به نوعی ویژه از معجزات است.

۴-۳. بررسی اشکال سوم

در نقد اشکال سوم/ابن‌رشد توجه به دو نکتهٔ اساسی ضرورت دارد: نخست اینکه حقیقتاً هیچ‌کدام از امور خارق‌عادت‌ی که توسط اولیای الهی و یا در مراتب پایین‌تر به دست مرتاضان و ساحران انجام می‌شوند، هیچ‌گونه دلالتی بر نبوت ندارند، و این بدان سبب است که امور یادشده در حوزهٔ مقدرات و توانمندی‌های بشری‌اند و همچنان‌که گذشت با ریاضت و تمرین تحقق‌پذیرند. علاوه بر این حتی دربارهٔ اولیای معصوم که انجام معجزات - و به تعبیر دقیق‌تر کرامات - در حوزهٔ مقدرات آنان است، هیچ‌یک از این امور همراه با تحدی نیستند و این امر مسلمی است که تحدی از مقومات معجزه است.

به عبارت دیگر سایر امور خارق‌عادت که توسط مرتاضان و ساحران انجام می‌شوند، نمونه‌های مشابه فراوانی دارند و دیگران نیز می‌توانند با ورود به این حوزه، نمونه‌هایی از آن را انجام دهند؛ اما معجزات پیامبران که در عصر خود آنان منحصر به فرد آنان بوده تنها اختصاصی خود آنان است و حتی نزدیک‌ترین افراد به آنان نیز توان انجام آن را ندارند. در واقع هرچند هم معجزات و هم امور خارق

عادت مانند سحر و جادو از حوزه توانایی عموم مردم بیرون هستند، تفاوتی که میان این دو پدیده وجود دارد این است که معجزه نمونه مشابه ندارد و هیچ‌کس جز پیامبر نمی‌تواند آن را انجام دهد؛ اما سحر و جادو یک فن است که با آموزش قابل رواج است.

علاوه بر این همچنان‌که اشاره شد، شکست‌ناپذیری معجزات و غلبه آن بر نمونه‌های مشابهی همچون سحر و جادو می‌تواند برای عموم مردم در این زمینه راه‌گشا باشد. در واقع هرچند عموم مردم هم در برابر معجزات و هم در برابر سحر و جادو دچار اعجاب و شگفتی می‌شوند، غلبه معجزه بر سحر و جادو این ابهام را از ذهن مخاطب برطرف می‌کند. در واقع شکست‌ناپذیری معجزات در برابر سحر و جادو، شاهدی دیگر بر فراتر بودن معجزات از حوزه توانمندی‌های بشری است.

همچنین حتی اگر مخاطبان از راه‌های یادشده توانایی تشخیص معجزات حقیقی را از دیگر امور مشابه مانند سحر و جادو نداشته باشند، باز هم با توجه به حکمت خداوند و محال بودن اغرا به جهل، لطف خداوند اقتضا می‌کند که کذب مدعی دروغین نبوت را بر همگان آشکار سازد. برای نمونه اگر کسی در قلمرو حکومت فردی ادعای نمایندگی حاکم را داشته باشد، سکوت حاکم در برابر این ادعا نشانه صحت این ادعا، و اعتراض حاکم نشانه کذب ادعای اوست.

مطلب دوم اینکه هم‌زمانی وقوع معجزات با ادعای نبوت امری تکوینی است و اساساً معجزات لازمه نبوت‌اند؛ چراکه معجزه الهی از سوی خدای سبحان، تنها به دست پیامبر آشکار می‌شود و لازمه رسیدن به مقام نبوت، قدرت بر انجام معجزه است. ایراد اساسی ابن‌رشد عدم توجه به تمایز ماهوی معجزات از دیگر کرامات و امور خارق عادت است و همین امر سبب شده است تا شرط هم‌زمانی از نظر ابن‌رشد به منزله امری قراردادی تلقی شود که به‌واسطه آن معجزات دلیلی بر اثبات نبوت به‌شمار می‌آیند؛

درحالی‌که اساساً ماهیت معجزات به‌گونه‌ای است که فی‌نفسه آنها را از امور دیگر متمایز می‌سازد. البته شناخت این تمایز از دو راه امکان‌پذیر است: نخست از راه نظر در خود معجزات که اغلب برای عموم انسان‌ها میسر نیست و دوم توجه به نشانه‌هایی همچون قابل‌تعلیم و تعلم نبودن و شکست‌ناپذیری، که این راه اخیر برای عموم انسان‌ها تشخیص‌پذیر است.

۴-۴. بررسی اشکال چهارم

ابن‌رشد در مقایسه تطبیقی میان مثال فرستاده و پادشاه با معجزات بر این نظر است که بر خلاف مثال معروف، در مواجهه با معجزات، نه از راه ابلاغ عمومی پروردگار که همان راه شرع است و نه از راه عقل نمی‌توان به این یقین رسید که این فرد فرستاده پروردگار است؛ اما به نظر می‌رسد که

راه سومی نیز در رسیدن به این مرتبه از یقین وجود دارد و آن این است که ماهیت معجزات به گونه‌ای است که فی‌نفسه دلالت بر ارسال از سوی پروردگار دارد. به عبارت دیگر، نفس معجزات و مقایسه آن با دیگر امور مقدور بشر، مخاطب را به این اطمینان و یقین می‌رساند که در تحقق این پدیده، مبدایی فراتر از توانمندی‌های معمول در میان بشر مؤثر است. البته این امر بدیهی است که امور خارق عادت و فراتر از توان بشر دارای مراتبی متعددند و عالی‌ترین مرتبه آن که فراتر از همه توانمندی‌های بشری است، ویژه انبیای الهی است و چه‌بسا مخاطبان عادی در برخی از موارد نتوانند میان امور خارق عادت مقدور بشر و معجزات تمایزی صحیح قائل شوند؛ اما نکته مهم این است که مخاطبان در مواجهه با معجزات، بدون نیاز به ابلاغ پیشین پروردگار و یا کشف عادت و رویه خدای سبحان در اختصاص نشانه‌ای خاص به انبیای الهی، بدین مرتبه از یقین می‌رسند که در تحقق این پدیده نیرویی فراتر از توان بشر مؤثر است. براین‌اساس می‌توان گفت که انحصار راه وصول به یقین به دو راه یادشده صحیح نیست.

بر مبنای چنین تحلیلی می‌توان گفت که ایرادات ابن‌رشد بر این قضیه که «هر کس که توان معجزه دارد، فرستاده خدا است» وارد نیست و از تأمل در خود پدیده معجزه، می‌توان به صدق این قضیه حکم کرد. به عبارت دیگر صدق این قضیه وابسته به شرع و یا تجربه مکرر این موضوع توسط انسان‌ها نیست و با توجه به تحلیل یادشده، می‌توان این قضیه را در حوزه معرفت‌شناسی دینی از قضایای اولی دانست. وجه تسمیه معجزات به «بینات» در قرآن کریم، به نوعی مؤید این تحلیل است؛ چراکه «بین» به امری اطلاق می‌شود که فی‌نفسه روشن و آشکار است (اسراء: ۱۰۱؛ قصص: ۳۶؛ احقاف: ۷).

۵. دیدگاه علامه طباطبائی درباره رابطه معجزه و صدق ادعای نبوت

علامه طباطبائی نیز از جمله اندیشمندانی است که مسئله ارزش دلالتی اعجاز را بررسی کرده است. به نظر علامه راه اثبات نبوت انبیای الهی منحصر در ظهور معجزات است و پدیده معجزه تنها دلیلی است که می‌توان با استناد به آن صدق ادعای نبوت را اثبات کرد.

۵-۱. دلالت منطقی معجزه بر صدق نبوت

علامه طباطبائی بر خلاف ابن‌رشد بر این عقیده است که معجزه دلیل اقتناعی برای عموم مردم نیست، بلکه در واقع دلیل عقلی در اثبات نبوت است که مفید یقین برای هر دو طیف مخاطب عام و خاص به‌شمار می‌آید. به عبارت دیگر معجزه برای عموم انسان‌ها اعم از انسان‌های عادی (که توانایی درک

استدلال‌های پیچیده عقلی و براهین منطقی را ندارند) و نیز مخاطبان خاص (کسانی که از این توانایی برخوردارند) یقین آور است.

علامه طباطبائی در ضمن تفسیر آیات «اسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ حُضَاءَ مِنْ غَيْبٍ وَّ وَضَعْتَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ فَرَأَيْتَ مَا فِي يَدَيْكَ فَذُنُوبِكُمْ بَرُّهَا نَانَ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسَقِينَ» (قصص: ۳۲) (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۷۱) و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء: ۱۷۴)، (همان، ج ۵، ص ۲۴۸)، معجزات را همانند برهان یقین آور می‌شمارد. به نظر علامه طباطبائی برهان به معنای سلطان است و به سببی گفته می‌شود که یقین آور باشد. برهان بر قلب آدمی تسلط دارد و معجزه نیز از این جهت در قرآن کریم برهان نامیده شده است که یقین آور است (همان، ج ۱۱، ص ۱۷۳).

۵-۲. تبیین عقلی رابطه دلالت معجزه بر صدق نبوت

علامه طباطبائی بر خلاف دیدگاه کسانی که منکر دلالت معجزات بر صدق ادعای نبوت هستند، قایل به رابطه منطقی میان معجزات و نبوت است.

به نظر علامه طباطبائی، منکران نبوت در مواجهه با دعوت انبیای الهی دو نوع واکنش نشان دادند: گروهی با تأکید بر بشر بودن انبیای الهی و شباهت آنان با عموم مردم در جنبه‌های بشری، در انکار نبوت انبیا این اشکال را مطرح ساختند که عموم انسان‌ها ارتباط با ماورای طبیعت را در نفس خود نمی‌یابند و با توجه به اینکه انبیا نیز مانند سایر مردم انسان‌هایی عادی و معمولی هستند بنابراین هیچ دلیلی ندارد که از میان عموم مردم تنها افرادی خاص قادر به درک معارف وحیانی از راه ماورای طبیعت باشند. آیات متعددی از قرآن ناظر به این نوع از انکار منکران بر مبنای شباهت انبیای الهی با سایر مردم در جنبه‌های بشری است.

انبیای الهی نیز در پاسخ به این اشکال، ضمن تأکید بر جنبه‌های بشری خود، رسالت را منتی خاص از سوی خدای سبحان معرفی کرده‌اند که اختصاص آن به برخی از انسان‌ها هیچ محذور عقلی‌ای را به دنبال ندارد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۳۴؛ ج ۱۲، ص ۴۲؛ همو، ۱۳۶۲، ص ۴۴).

واکنش دوم مردم در مقابل دعوت انبیای الهی این بود که در برابر ادعای رسالت و نبوت از انبیای الهی طلب شاهد و دلیلی کردند که همان معجزات است. مطابق آیات قرآن ادعای نبوت و رسالت همواره با ادعای وحی و سخن گفتن با خدای سبحان به صورت باواسطه و بی‌واسطه مطرح شده است و از آنجاکه پدیده نزول وحی از جمله اموری است که با حواس ظاهری انسان

ادراک‌پذیر نیست و در تجربیات عادی بشر نمی‌گنجد، به همین سبب از دو جهت مورد اشکال عموم مردم واقع می‌شود: نخست اینکه انبیای الهی چه دلیلی بر نزول وحی و مخاطب سخن خدا بودن دارند؛ دیگر اینکه نزول وحی و گفت‌وگو با خدا و وضع شریعت، از جمله اموری‌اند که برای بشر ملموس و محسوس نیستند و علاوه بر آن، قوانین شناخته‌شده جاری علت و معلول نیز آنها را رد می‌کنند. براین‌اساس هر گاه پیامبری ادعای سخن گفتن با خدا را داشته باشد و در دعوی خود نیز صادق باشد، لازمه ادعای او این است که با ماورای طبیعت اتصال و ارتباط داشته باشد و به نیرویی الهی مؤید باشد که به‌واسطه آن می‌تواند خرق عادت کند و بر سخن گفتن با خدای سبحان که امری خارق عادت است، توانا باشد.

با توجه به این امر اگر پیامبری از این نیرو برخوردار باشد، همچنان‌که عمل خارق عادت گفت‌وگو با خدا برای او ممکن و میسر است، انجام دیگر اعمال خارق عادت نیز باید برای او ممکن و میسر باشد؛ چراکه به حکم قاعده «حکم الامثال فیما یجوز و ما لا یجوز واحد»، هیچ تفاوتی میان امور خارق عادت وجود ندارد. اگر منظور خدای سبحان، هدایت مردم از راه خارق عادت یعنی نزول وحی و سخن گفتن با پیامبران است، باید پدیده نبوت و وحی نیز با امر خارق عادت دیگری مانند معجزات فعلی تأیید شود تا مردم آن را بپذیرند و هدایت مورد نظر خدای سبحان محقق گردد (همو، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۳۴؛ ج ۲، ص ۲۳۱).

به عبارت دیگر آنچه منکران بدان اشکال گرفته‌اند، حقانیت محتوای معارف وحیانی نیست، بلکه اصل پدیده نزول وحی، به‌منزله نوعی ارتباط و اتصال با ماورای طبیعت است. پیامبران نیز معجزات را به‌منزله شاهی برای اثبات معارف حقه نازل‌شده از راه وحی اظهار نمی‌کردند؛ چراکه بخش مهمی از معارف وحیانی، برهانی و عقلی است و برای اثبات، احتیاجی به معجزات ندارد؛ بلکه معجزات در واقع شاهد و دلیلی بر صدق و راستی گفتار انبیای الهی در ارتباط و اتصال با ماورای طبیعت است (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۴۲).

۵-۳. انحصار اثبات صدق نبوت از راه معجزات

نکته درخور تأمل این است که از نظر علامه طباطبائی چون معجزات در حقیقت تأییدی بر اصل نبوت است، بنابراین حتی با وجود امکان اثبات عقلانی محتوای وحی و برهانی بودن این معارف، باز اثبات صدق نبوت انبیا تنها در پرتو معجزات امکان‌پذیر است و اثبات عقلی معارف وحیانی هیچ‌گاه نمی‌تواند شاهی بر صدق نبوت یک پیامبر باشد. به بیان دیگر، اثبات صدق ادعای نبوت دلیلی جدا از اثبات

حقانیت معارف و حیانی می‌طلبد و تنها به صرف اینکه شریعت یک پیامبر عقلانی باشد و بتوان معارف نازل شده از راه وحی را با براهین عقلی اثبات کرد، نمی‌توان ادعای او را درباره ارتباط با مبدأ وحی و مأموریت یافتن از جانب خدای سبحان برای انتقال پیام الهی پذیرفت (همان، ص ۴۳؛ طباطبائی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۵؛ همو، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۲۹). به عبارت دیگر از نظر علامه طباطبائی اثبات عقلی معارف و حیانی هیچ‌گاه نمی‌تواند شاهدهی بر ارتباط آورنده وحی با خدای سبحان باشد و این ارتباط تنها با تحقق معجزات فعلی اثبات پذیر است. شخصی که ادعا می‌کند از جانب خدای سبحان مبعوث شده است، باید شاهدهی بر این ارتباط داشته باشد و تنها شاهد در این زمینه، معجزه‌ای است که خدای سبحان بر دستان او آشکار می‌سازد. اثبات عقلانی محتوای شریعت تنها می‌تواند شاهدهی بر و حیانی بودن آن و نه شاهدهی بر ارتباط آورنده وحی با خدای سبحان باشد.

۶. نقد و بررسی دیدگاه علامه طباطبائی

می‌بینیم که علامه طباطبائی با استناد به قاعده عقلی «حکم الامثال فیما یجوز و ما لا یجوز» به تبیین عقلی رابطه خداوند با انبیا می‌پردازد و معجزات را چه از نوع فعلی و چه از نوع معرفتی در حکم مثل می‌شمارد. بر اساس این قاعده، اشیا همانند دارای حکمی واحد هستند و حکم هر شیء، حکم مانند آن نیز هست. اگر موجودی به حکمی از احکام محکوم شود، موجود دیگری که مانند موجود اول است، به همان حکم محکوم خواهد شد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۱).

نکته بسیار مهمی که در استناد به این قاعده باید بدان توجه کرد این است که این حکم درباره اموری که در ذات خود مانند هم هستند و هیچ‌گونه اختلافی ندارند نیز جاری است. در واقع پدیده‌هایی می‌توانند در حکم مثل باشند که هیچ تفاوتی از لحاظ ذات با هم نداشته باشند؛ ماهیت آنها یکی باشد؛ کمالات ثانوی آنها و شرایطی که در آن هستند نیز یکسان باشد و فقط دو فرد از یک ذات باشند. در این صورت اگر یکی از این دو ذات از ویژگی و یا خاصیتی برخوردار باشد، فرد دیگر نیز از همان ویژگی برخوردار خواهد بود و محکوم به همان حکم اولی است (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۴۱۲).

با توجه به این امر، پرسش مهمی که می‌توان مطرح ساخت این است که آیا معجزات فعلی و پدیده وحی را می‌توان در حکم دو مثل دانست؟ آیا حقیقتاً معجزات فعلی از نظر ذات و ماهیت با پدیده وحی یکسان‌اند و این دو هیچ تفاوتی از هیچ جهت با یکدیگر ندارند تا با استناد به قاعده «حکم الامثال» بتوان صدق نبوت را از راه معجزات فعلی اثبات کرد؟ آنچه در بیان علامه طباطبائی آمده، بیانگر

این است که عموم مردم در مواجهه با معجزات فعلی بدین مرتبه از یقین می‌رسند که این عمل از حوزه توان بشری خارج است و آورنده معجزه با ماورای طبیعت در ارتباط است. پس ادعای دیگر او نیز مبنی بر دریافت وحی به سبب این توانمندی در معجزات فعلی صادق است؛ چراکه هم وحی و هم معجزات فعلی دو پدیده مثل هم هستند. با این حال باید توجه کرد که به آسانی نمی‌توان اثبات کرد که وحی و معجزات فعلی در حکم امثال هستند و از نظر ذات و ماهیت هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. تنها وجه اشتراک و همانندی میان این دو پدیده (وحی و دیگر معجزات) این است که هر دو خرق عادت‌اند و به تعبیر دقیق‌تر، از مرتبه توانایی‌های بشری فراترند؛ اما تنها این وجه اشتراک نمی‌تواند مبنایی برای همانندی معجزات فعلی و وحی از همه جهات باشد. به عبارت دیگر هرچند علامه طباطبائی بر اساس قاعده‌ای عقلی به تبیین دلالت عقلی معجزات پرداخته است، نکته‌ای که در این استدلال نیاز به توضیح بیشتر دارد اثبات همانندی و مثلثیت معجزات فعلی و پدیده وحی است. گفتنی است که غرض از بیان این نکته، نه رد نظر علامه در دلالت عقلی معجزات، بلکه تنها یادآوری این نکته است که استدلال مزبور نیاز به تکمیل دارد و چنانچه بتوان همانندی و مثلثیت معجزات فعلی و پدیده وحی را تبیین کرد، این استدلال می‌تواند تبیین‌کننده دلالت عقلی معجزات باشد.

در پایان باید توجه کرد که انحصار راه اثبات نبوت به معجزات فعلی، مسئله‌ای دیگر است که جدا از نوع دلالت معجزات می‌تواند کانون تأمل قرار گیرد. این مطلب را که آیا تنها از راه معجزات فعلی می‌توان به صدق ادعای نبوت دست یافت، یا اینکه شواهدی مانند امی بودن یک پیامبر، حقانیت محتوای وحی به همراه برخی از ویژگی‌های شخصیتی پیامبران مانند راست‌گویی، امین بودن و بدیع بودن محتوای متعالی وحی در زمان و مکان نزول وحی نیز می‌توانند مؤیداتی بر ارتباط با خدا تلقی شوند، باید در پژوهشی مستقل بررسی کرد.

نتیجه‌گیری

تأمل در دیدگاه ابن رشد و علامه طباطبائی درباره نوع دلالت معجزه و رابطه آن با صدق نبوت بیانگر این است که هرچند از نظر این دو اندیشمند دینی، معجزه دلیلی بر صدق ادعای نبوت است، درباره این موضوع تفاوت‌های جدی و اساسی میان دیدگاه آنان وجود دارد. مهم‌ترین تفاوت میان دیدگاه این دو اندیشمند در نوع دلالت معجزات است. ابن رشد با تأکید بر عدم سنخیت میان معجزات فعلی و ادعای نبوت و نیز نقد برخی از مبانی مورد پذیرش متکلمان در دلالت معجزات، رابطه منطقی میان

معجزات و صدق نبوت را رد می‌کند و دلالت معجزات را از نوع دلالت‌های اقناعی می‌داند. در مقابل، علامه طباطبائی این دلالت را از نوع دلالت منطقی می‌داند و با استناد به قاعده حکم الامثال به تبیین این رابطه می‌پردازد.

از نظر ابن‌رشد معجزه فعلی متناسب با عامه مردم است که قدرت درک تشخیص حقایق وحیانی از معارف بشری را ندارند و یقین حاصل از مواجهه با معجزات، نوعی از یقین روان‌شناختی است. در مقابل، به نظر علامه طباطبائی مخاطب معجزات، همه انسان‌ها اعم از صاحبان درک عقلی و افراد عادی‌اند و یقینی که از مشاهده معجزات برای مخاطبان حاصل می‌شود، یقین منطقی است.

ابن‌رشد با تأکید بر عدم سنخیت میان معجزات فعلی با ادعای دریافت وحی الهی، تنها معجزه متناسب برای اثبات نبوت را وضع شریعت بر اساس وحی الهی می‌داند. به بیان دیگر تنها از تأمل در محتوای شریعت و درک تفاوت جدی آن با دیگر معارف بشری می‌توان به صدق نبوت انبیای الهی پی برد؛ درحالی‌که به نظر علامه طباطبائی اثبات صدق نبوت انبیا تنها در پرتو تحقق معجزات فعلی امکان‌پذیر است و تنها به صرف اینکه شریعت یک پیامبر عقلانی است و اینکه می‌توان معارف نازل شده از راه وحی را با براهین عقلی بتوان اثبات کرد، نمی‌توان ادعای او را درباره ارتباط با مبدأ وحی و ماموریت یافتن از جانب خدای سبحان برای انتقال پیام الهی پذیرفت.

منابع

ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۸۰، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ابن‌رشد، محمدبن احمد، ۱۹۹۸م، الكشف عن مناهج الأدله، بیروت، مرکز الدراسات الوحده العربیة.

صدر، سیدمحمدباقر، ۱۳۹۵ق، مبانی منطقی استقراء، ترجمه احمد فهری زنجانی، بی‌جا، اسلامی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۲، اعجاز قرآن، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.

— ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.

— ۱۳۷۸، شیعه در اسلام، قم، دفتر نشر اسلامی.

طوسی، خواجه نصیر، ۱۴۰۷ق، تجرید الاعتقاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۰۶ق، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، بیروت، دارالاضواء.

قاضی، عبدالجبار بن احمد، ۱۴۲۲ق، شرح الاصول الخمسه، بیروت، دار احیاء التراث.

مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، مجموعه آثار، تهران، صدرا.

Kein, Certainty, 2000, in *A Companion to Epistemology*, Ed. Dancy Jonatan and Sosa Ernest, Oxford, Blackwell.

